

تشیع در مدینه منوره

به رغم آن که مدینه زیستگاه امامان نخستین شیعه بود، اما تشیع در دو قرن نخست هجری، هیچگاه در مدینه پایگاه استواری نیافت. علت آن، تحکّم و نظارت دقیق امویان و عباسیان بر این شهر، آن هم به دلیل اهمیت و موقعیت مذهبی آن بود. به ویژه، از زمانی که محمد بن عبدالله مشهور به نفس زکیه با قیامی مدینه را به سال ۱۴۵ در اختیار گرفت، عباسیان دریافتند که باید ریشه تشیع و گرایش به علویان را در این ناحیه بخشکانند. آنان راه و رسم این مقابله را در گماشتن کسانی از خاندان عباسی بر امارت حرمین طراحی کردند.

با این حال، به دلیل استقرار ائمه (تا امام رضا-ع) در این شهر، رفت و آمد شیعیان به این شهر برای زیارت قبر پیامبر (ص) و دیدار با امامان (ع) بسیار گسترده بود.

در اواسط قرن چهارم به تدریج خاندانی از نسل امام حسین علیه السلام در این شهر به قدرت رسیدند و به عنوان «اشراف» قرن‌ها به عنوان امیر در ناحیه حکومت کردند. اشراف به طور معمول دربرخی از ادوار، امامی مذهب، زیدی مذهب و یا به دلایل سیاسی تظاهر به تسنن کرده و دولت خویش را حفظ می کردند.

در قرن پنجم و ششم شهر مدینه، برای مدتها زیر نفوذ تشیع قرار داشت و مخالفان شیعه در آنجا قدرتی نداشتند. این تشیع مدیون ارتباط دولت فاطمیان از یک سو و فعالیت عالمان شیعه عراقی از سوی دیگر در حجاز بود.

مدینه در مقایسه با شهر مکه، همیشه و تا به امروز دارای جمعیت قابل توجهی شیعه امامی بوده است که بخشی از آنان بومی و بخشی مهاجر بوده اند. در حالی که شهر مکه، به طور معمول به جز اشراف حسنی که زیدی بودند، کمتر جمعیت شیعه امامی بومی در تاریخ به خود دیده است؛ هرچند به صورت پراکنده همیشه شیعیانی در این شهر نیز بوده اند.

اندکی پیش از آمدن ایوبیان، سراسر شامات در گرایش شیعی غوطهور بود. این امر شامل مدینه منوره هم که تحت سلطه شام فاطمی بود، می شد. دولت جدید در یک مقطع، هیچ تلاشی برای بازگرداندن وضعیت پیشین نداشت و به همین دلیل از سوی سنیان افراطی در معرض انتقاد بود (الذیل و التکملة: ۶۱۶/۲ - ۶۲۰). ابن عربی اندلسی هم می نویسد که وقتی در سال ۴۸۹ وارد مدینه شده، خطیب مسجد النبی (ص) یک شیعه بوده است (تبصرة الاحکام: چاپ شده همراه با فیض العلی: ۴۱۷/۱).

زمانی که در سال ۶۵۴ حرم پیامبر (ص) در اثر یک بی احتیاطی آتش گرفت، یک شاعر سنی به طعنه، قدرتمند بودن شیعیان در مدینه را عامل این آتش سوزی دانست (تاریخ الاسلام ذهبی: ۲۴/۴۸). شواهد نشان می دهد که در این دوره، شیعیان بر این شهر غالب بوده اند.

با وجود اشراف که سادات اصیل حسینی و حاکم بر این شهر بودند، چنین امری کاملاً طبیعی بود. در عین حال باید توجه داشت که اشراف به نوعی تحت الحمایه دولتهای بزرگی مانند عباسیان، فاطمیان یا آل رسول (مستقر در یمن) بودند و به طور معمول از این زاویه، تحت فشار قرار می گرفتند. نگاهی به گرایش مذهبی اشراف در قرن دهم و یازدهم هجری، به ویژه خاندان های بزرگی چون آل شدقم و حضور آنان در تشیع هند و دربار صفوی، نشان از عمق نفوذ و حضور تشیع دوازده امامی در مدینه منوره طی قرون پیش از آن دارد.

در میان علمای شیعه امامی از اهل مدینه، و از میان اشراف، کسانی را می شناسیم. سید مهنا بن سنان بن عبدالوهاب جعفری مدنی نویسنده کتاب المسائل المهنائیه از شاگردان فخرالمحققین (م ۷۷۱) فرزند علامه حلی است. این نویسنده تا حوالی سال ۸۰۰ زنده بوده است.

دولت اشراف در مدینه

حکومت حجاز شامل مکه و مدینه، و بیشتر به عنوان دوشهر مستقل، در دوره عباسیان اول، توسط حاکمانی از نسل عباس بن عبدالمطلب اداره می شد؛ اما از اواسط قرن سوم به بعد، به استثنای مواردی معدود، غالباً از سوی کسانی از نسل امام علی علیه السلام یا جعفر بن ابی طالب اداره می گردید. برای نمونه به موارد زیر می توان اشاره کرد:

اسحاق بن محمد بن یوسف جعفری (از نسل جعفر بن ابی طالب): ۲۷۱ هجری.

حسن بن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر علیهم السلام: ۲۷۱ هجری.

موسی بن محمد بن یوسف جعفری: ۲۷۱-۲۷۲ هجری.

احمد بن محمد بن اسماعیل بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام: ۲۷۲ به بعد،

و بسیاری دیگر

امارت اشراف بر مدینه از نیمه نخست قرن چهارم به بعد تقریباً به صورت دایمی بوده و جز آنان کسی بر این شهر امارت نداشت. فهرست بلندی از این اشراف را می توان در کتاب تاریخ امراء المدینة المنوره (عارف عبدالغنی، قم، ۱۴۱۸) ملاحظه کرد.

در دوران حاکمیت فاطمیان بر حجاز، به خصوص دوران الحاکم فاطمی، تلاش زیادی برای رواج عقاید شیعی در مدینه منوره صورت گرفت.

این زمان امیر مدینه حسن بن جعفر بن محمد بن حسین بن محمد بن موسی از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام بود. وی میانه سالهای ۳۸۴ تا ۳۹۰ امیر مکه و مدینه بود. به نوشته مقریزی: در همین سال بود که او به دستور الحاکم «دار جعفر بن محمد» را در مدینه گشود (اتعاظ الحنفاء: ۱۱۸/۲-۱۱۹).

امیران اشراف، علی الاصول گرایش های شیعی داشتند. مهم ترین و رایج ترین نشانه آن ذکر «حیّ علی خیر العمل» در اذان بود. گاه ممکن بود طرفدار فاطمیان باشند، گاه زیدیان و گاه امامیان. در ادواری که دولت های سنی بر حرمین تسلط داشتند، اشراف غالباً در حال تقیّه بودند، گرچه ممکن بود کسانی از آنان بر مذهب اهل سنت هم بوده باشند. مانع بن علی بن مسعود که میانه سالهای ۷۵۳-۷۵۹ امیر مدینه بود، به شدّت در تشیع خود استوار بود و همین سبب شد تا مخالفان او را کشتند (التحفة اللطيفة: ۱۵۱/۲). درباره ثابت بن نعیر بن جمار (م ۸۱۱) نیز که در حوالی سال ۷۸۹ و پس از آن حاکم مدینه بود، گفته شده است که «کان يظهر الرفض» تشیع خویش را آشکار می کرد (النجوم الزاهرة: ۱۷۳/۱). قلّقتندی در سال ۷۹۹ با اشاره به تغییراتی که در امارت مدینهرخ داد، می نویسد: امارت آنجا در حال حاضر، در دستان بنی عطیه و بنی جمار است و آنان همه بر مذهب امامیه اند و معتقد به امامت ائمه (اثنا عشری) هستند و عقاید دیگر امامیه را هم قبول دارند. وی تأکید می کند که برخلاف مدینه، امارت مکه دست زیدیه است (صبح الاعشی: ۳۰۵/۴-۳۰۶).

همچنین از ثابت بن نعیر بن هبه بن جمار یاد شده است که در سال ۸۲۹ بر مدینه استیلا یافت و در آن سال به جز یک قاضی شافعی در مدینه هیچ سنی باقی نگذاشته، همه را بیرون کرد و شهر در دست شیعیان بود «خلت المدينة الا من الرافضة» (تاریخ امراء المدینه: ۳۰۰) زبیری بن قیس بن ثابت بن نعیر هم از اشرافی بود که در سال ۸۵۴ به امارت مدینه گماشته شد.

وی در سال ۸۶۲ شمس الدین ازهری را که با یک شیعه در مسجد النبی (ص) درگیر شده بود و آن شیعه شکایت وی را به امیر برده بود، دستگیر کرده، دستور داد او را به قلعه بردند و آن قدر زدند تا بمرد (تاریخ امراء المدینه: ۳۰۹). همین منبع چنین نقل می کند که امیر بعدی مدینه زهیر بن سلیمان بن جمار مخالفت شیعیان بود (همان، ۳۱۲) درباره فارس بن شامان بن زهیر هم همین قضاوت در برخورد وی با شیعه شده است (التحفة اللطيفة: ۳۹۲/۳) در دوران امارت قسیطل بن زهیر بن سلیمان، گفته شده است که در سال ۸۸۳ قاضی مدینه به دست یک شیعه کشته شد. دلیل آن هم این بود که خواجه شمس الدین بن زمن شروع به ساختن مدرسه ای کرد و خانه ای را که یک

شیعه در آن ساکن بود تصرف نموده، داخل مدرسه کرد. قاضی هم بر ضد آن شیعه تعصب به خرج داده به نفع شمس الدین حکم داد و همین سبب کشته شدن او شد.

ابن ایاس نویسنده کتاب بدائع الزهور خود شاهد این ماجرا بوده است. (بدایع الزهور: ۴۱۷/۳) پس از آن که عثمانی ها وارث میراث ممالیک شدند، و با توجه به سختگیری آنان نسبت به شیعه، می توان حدس زد که فشار بر شیعیان در حرمین به شدت افزوده شده است. از نگاه عثمانی ها، شیعیان ستون پنجم دولت صفوی تلقی می شدند.

سادات مدینه و تشیع در قرن دهم - دوازدهم

به موازات سادات حسینی در مدینه، سادات حسنی هم در مکّه حاکم بودند و آنان نیز دست کم گرایش به تشیع زیدی داشتند. در این باره شواهد فراوانی در دست است. در اوائل قرن دهم، شیعیان فراوانی در مکه حضور داشتند و این سبب شد تا ابن حجر هیثمی کتاب الصواعق المحرقة را در رد بر شیعه در این شهر بنویسد و در مقدمه آن اشاره به کثرت شیعیان در حرمین در نیمه دوم قرن دهم داشته باشد.

سادات حسینی مدینه تا اواخر قرن یازدهم مستقل بودند؛ اما از سال ۱۰۹۹ به دستور دولت عثمانی، مدینه زیر نظر مکه در آمد که تا آخرین روزهای دولت اشراف چنین بود.

در تمام این دوره، سادات حسینی مدینه، به رغم آن که زیر سلطه اشراف حسنی مکه بودند، اما به ویژه، برخی از خاندان های آنان، همچنان بر تشیع امامی استوار بودند. از آن جمله طوایف «هواشم» بودند که در حوالی منطقه «العوالی» مدینه زندگی می کردند. سید محسن امین از سادات مدینه که شیعه امامی بودند یاد کرد، می نویسد که آثاری از کتب شیعه در اختیارشان بوده و وقفی هم برای اطعام در روز عاشورا، در اختیار داشته اند (اعیان الشیعه: ۲۰۸/۱). در بسیاری از سفرنامه های فارسی دوره قاجاری، از جمله سفرنامه امین الدوله (ص ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۸۰) از ملاقات با اشراف شیعه مدینه، سران نخاوله و همچنین شماری از قبایل عرب که شیعه امامی بوده و در نواحی مدینه زندگی می کردند سخن به میان آمده است. سید شرف الدین نیز در سفرش به سال ۱۳۲۸ ق به مدینه، مورد استقبال سران اشراف حسینی مدینه که شیعه امامی بودند قرار گرفته است (بغیه الراغبین: ۱۹۷/۲).

در سال ۱۳۸۷ ق که آیت الله سید محمد لویسانی به نمایندگی از مراجع تقلید در میان شیعیان مدینه بود، و درصدد ساختن یک بنای مهدیه بود، وهابی ها دخالت کرده و مانع از بنای این

ساختمان شدند. شرح کامل این وضعیت را وی طی نامه ای در همان سال برای آیت الله میلانی نوشته است (بنگرید: علم و جهاد: ۵۵۵۴/۲) پیش از آیت الله لواسانی، آیت الله محمد تقی طالقانی (آل احمد) نماینده مراجع تقلید در مدینه بود که در سال ۱۳۳۱ ش به طور ناگهانی در گذشت. بعد از آن نیز شیخ عبدالحسین فقیهی از طرف آیت الله بروجردی، برای سالها به مدینه می رفت و به سادات مدینه، شیعیان نخواست و جز آنان کمک می کرد.

سادات امامی مدینه در دولت نظام شاهی هند

همزمان با شکل گیری دو دولت شیعی در ایران و جنوب هند، بسیاری از سادات مدینه راهی مراکز این دو دولت شدند تا از مواهب آن بهره مند شوند. این دولتها نیز به خصوص دولت های شیعی جنوب هند، نیاز به همفکری، مدیریت و نیز بهره مندی از مقام سیادت آنان بودند.

سلسله نظام شاهی، از جمله دولتهای شیعی بود که با استقبال شماری از اشراف مدینه مواجه شد. نقیب علی بن شدقم (م ۹۶۰) به دکن رفت و با برهان الدین نظام شاه دیدار کرد. بعد از وی فرزندش بدرالدین حسن نقیب عازم دکن شد و در آنجا به عنوان رئیس العلماء منصوب شده با دختر نظام شاه ازدواج کرد. وی ثروت زیادی به دست آورد و به اشراف مدینه هم کمک می رساند. وی پس از آن که حسین نظام شاه در سال ۹۷۲ درگذشت به حجاز بازگشت و در آن جا همراه عالمان دیگر به کارهای علمی پرداخت. در عین حال بار دیگر عازم دکن شده و در سال ۹۹۹ درگذشت. پس از وی پسرش محمد (م ۱۰۰۸) رهبری اشراف را برای مدتی حفظ کرد. فرزند دیگر او حسین، به اصفهان رفت و نزد شیخ بهائی عالم برجسته به تحصیل پرداخت.

شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸)، محبت خود را با بخشش مقدار زیادی پول و وارد کردن نامش در دیوان به وی نشان داد. وی اندکی بعد نزد حاکم هویزه، سید مبارک مشعشعی (م ۱۰۲۵) رفت. بدر الدین نواده حسین بن علی (م ۱۰۹۰/۱۶۷۹) باز راه هند را در پیش گرفت تا عالی ترین مقام روحانی دربار اورنگ زیب سلطان مغول باشد.

محبوبیت اشراف مدینه در دربار صفوی هم قابل توجه بود. شاه عباس صفوی بخشی از درآمد میدان نقش جهان اصفهان را وقف کمک به سادات بنی الحسین مدینه کرد و در این باره وقف نامه ای هم نوشت.

در وقف نامه ای که در این باره نوشت، آمده است: همگی و تمامی و جملگی کاروانسرای واقع در صدر میدان نقش جهاندارالسلطنه اصفهان مع قیصریه متصل بدان و کل بازار دور میدان

مذکور... حاصل اجاره موقوفات مذکوره در وجه وظیفه و ارتزاق و مدد معاش سادات عالی درجات بنی حسین که ساکن و عاکف مدینه طیبه مقدّسه باشند، صرف نمایند، خواه مرد و خواه زن... (قصص الخاقانی: ۱/ ۱۸۹ - ۱۹۰) بر اساس آنچه در کتاب تحفة الازهار ابن شدقم آمده، رفت و آمد آنان به اصفهان فراوان بوده است.

افزون بر اینها، در قرن دهم تا دوازدهم، شمار زیادی از عالمان ایرانی در مکه و مدینه ساکن گشتند. تعداد بیشتری از علمای عرب شیعه از جبل عامل به مکه آمدند. برخی از کتابهای مؤثر در تاریخ اندیشه شیعی در دوره صفوی مانند الفوائد المدنیة محمد امین استرآبادی (متوفای در مکه به سال ۱۰۳۶) در همین مدینه نوشته شد. تعداد زیادی اجازه علمی وجود دارد که گواه بر حضور عالمان شیعه در حرمین شریفین است. از حضور علمای شیعه امامی در مدینه و مکه، طی قرن یازدهم و دوازدهم، می توان به عنوان یک نهضت فکری یاد کرد.

قبایل عرب شیعه در حوالی مدینه

شماری از قبایل عرب اطراف مدینه، براساس شواهد تاریخی، از دیر باز بر مذهب امامی بودند. علامه مظفر، پس از اشاره به نبردی که میان ترکان عثمانی با ساکنان شیعه مدینه در سال ۱۹۳۳ روی داد، نوشته است: در حال حاضر شمار شیعیان در میان قبایل حجاز، بیش از شیعیان شهر نشین است.

از جمله قبایل شیعه، طایفه بنو جهم، بنو علی و برخی از بنوعوف هستند (تاریخ الشیعه: ۱۱۶) طوایفی از بنو حرب که بر مذهب شیعه بودند، به طور معمول، همپیمان شیعیان ساکن مدینهخاوه به شمار می آمدند. یکبار در سال ۱۳۳۴ / ۱۹۲۵ این قبایل به صورت متحد و دسته جمعی علیه ترکها و برای دفاع از حقوقشان قیام کردند که سرکوب شدند.

وادی فرع یکی از مناطق اطراف مدینه و در مسیر مکه است که بیشتر ساکنان آن بر مذهب تشیع امامی بوده و تا کنون هستند. از میان آنان چهره هایی به عنوان عالم شناخته می شوند. علمای منسوب به این منطقه را با نام «فرعای» می شناسد و می توان شرح حال شماری از آنان را در کتابهای تراجم یافت. برخی از آنان در دو قرن اخیر در نجف تحصیل کرده و آثاری علمی هم از خود بر جای نهاده اند (ذریعه: ۴/ ۴۵۹؛ و نگاه کنید به کتاب: الشیعة فی المدینة المنورة: عبدالرحیم بن حسن بن محمد حربی، قم، ۲۰۰۱).

شیعیان نخاوله

در این میان، مهم ترین نشان تشیع در مدینه منوره، حضور قبایل عرب شیعه است. بخش قابل توجهی از این قبایل که در شهر مدینه به عنوان یک طبقه ضعیف برای قرن‌ها زیر فشار دولت‌های مملوکی و عثمانی و وهابی زندگی کرده اند، نخاوله یعنی بزرگترین گروه شیعه امامی در مدینه هستند. اینان برابر تمامی فشارها به خصوص در دوره سعودی ایستادگی کرده و مهم ترین پایگاه شیعه در حجاز به شمار می آیند. این جماعت در جنوب حرم نبوی زندگی می کردند و در حال حاضر به رغم خیابان کشی های مختلف، همچنان منازل آنان در خط دایری اوّل در حاشیه مسجد بلال به سمت بقیع و از آنجا در خیابان علی بن ابی طالب (ع) پا برجاست. نخاوله از تیره ها و طوایف مختلفی بوده و شمار آنان بسیار فراوان و طی چهار صد سال گذشته، مرتب نام آنان درتواریخ مربوط به مدینه و رویدادهای آن آمده است. برخی از مهم ترین طوایف نخاوله که خود طوایفی از قبایلی مختلف هستند عبارت است از:

شریمی شامل: خوالده، ملابین، کرفه، بیت وائل، جداعین و...

دراوشه شامل: عبابیش، ذوی خلیفه، بدیر حرم، بدیهان.

دواوید شامل فلسه، بیت مناش، حرابیه (که اصطلاحاً جربی هم به آنان گفته می شود) حمارین، جواعده، صویان، فخلان، بیت جبین و...

محاربه شامل: محاسنه، هواجیج.

فار شامل: مزینی، بین ناشی، مدارس، مراوحه، سعدی، قصران و...

زوابعه شامل: حمزه، البراهیم، سلمی، شلالید

الاصابعه شامل: بیت حریقه، بیت ملائکه، بیت عیسائی، بیت صابرین و...

وتشه شامل: بیت الاضبع، بیت الصاوی.

زیره شامل: سطحان و جواعده.

جرافیه شامل: ذوی سالم، ذوی عبدالله، ذوی احمد، ذوی حسین، الکساسیر.

معاریف شامل: اواقف ذوی عبدالله، ملایحه، ذوی احمد رجب.

به لحاظ تاریخی نخستین بار، عیاشی، سفرنامه نویس مغربی که در میان سالهای ۱۰۷۳-۱۰۷۱ به حجاز سفر کرده از نام «نخاوله» یاد کرده است. آشکار است که پیش از آن این اصطلاح رایج بوده، اما در منابع شناخته شده، اثری از آن نیست. آن زمان، این جماعت، مذهب امامی داشته اند و عیاشی در همین قالب از آنان سخن می گوید.

ریشه این کلمه، در تمامی معانی مختلفی که برای آن در نظر گرفته شده، به طور معمول از «نخل و نخیل» است. از میان سفرنامه نویسان اروپایی بورکهارت (۱۸۱۷ م) از نخاوله یاد کرده است. خود نخاوله دوست داشتند به عنوان «اصحاب النخیل» شناخته شوند. این با شغل آنان که باغداری بود، تطبیق می کند.

ایوب صبری پاشا در اوائل قرن چهاردهم، شمار آنان را دوازده هزار نفر یاد می کند. این جماعت به دلیل تمایز خاص مذهبی، با دیگر افراد اهل مدینه مراوده ای نداشته و روابط خانوادگی با دیگران نداشتند. گفتنی است که جماعت نخاوله تنها گروه اصیلی هستند که همیشه در مدینه زندگی می کرده اند. این در حالی است که نود درصد ساکنان امروزی مدینه، از اهل سنت، مهاجرانی هستند که از کشورهای دیگر به خصوص هندیان، مغربیها، مصریها، جاوه ای ها و این اواخر از بخارا و سمرقند و افغانستان و بنگلادش به این شهر آمده اند. با این حال به دلیل این که حکومت همیشه دست سنیان بوده، نخاوله در روستاهای خود در قبا، عوالی و قربان محصور مانده و تنها در دو سه دهه اخیر به زندگی شهری روی آورده اند، آن هم در حالی که هیچ امتیاز جدی به آنان داده نشده و به عکس برای تغییر مذهب، سخت تحت فشار بوده اند، به طوری که در دوره عبدالعزیز آنان را به عنوان یک جماعت نامسلمان می شناختند.

تنها حامی نخاوله، به لحاظ مالی، زائران شیعه از کشورهای ایران، لبنان و عراق بودند که به محض ورود به مدینه، به مناطق شیعه نشین رفته و باغات و خانه های آنان را برای اقامت موقت در مدینه اجاره می کردند. در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، بیشتر سفرنامه نویسان ایرانی به باغستان مرجان و صفا اشاره کرده اند که مورد استفاده زائران ایرانی بوده است. به علاوه، ایرانیان تعمّد داشتند تا کمکهای مالی بی شائبه خود را در اختیار نخاوله قرار دهند. این رسم از دیر زمان ادامه داشته و تا روزگار ما امتداد یافته است.

شماری از نویسندگان اهل سنت، همیشه با تحقیر از نخاوله یاد کرده و اتهامات بی پایه ای را که ناشی از حقد مذهبی بوده، علیه آنان بکار برده اند. برای مثال نخاوله را از نسل طرفداران و سربازان یزید بن معاویه دانسته اند! مطرح شدن این قبیل اتهامات از سوی اهالی غالباً غیر بومی و متعصب سنی مدینه که دشمنی دیرینه با تشیع داشته و همیشه نسبت به زائران شیعه برخورد زشت و ناهنجار داشته اند امری طبیعی است.

عبدالرحمان انصاری نویسنده کتاب تحفة المُحبّین در سال ۱۷۸۳ از «بیت النخلی» یاد کرده و نوشته است که آنان شیعه بد هستند. او در طعن بر شیعیان مدینه می نویسد که ایشان

جنازه های خود را پیش از دفن وارد حرم نبوی نمی کنند. به علاوه نام خلفا را روی فرزندانشان نمی گذارند. همچنین درنماز تراویح شرکت نمی کنند. شغل آنان هم کشت نخیل است و در مدینه جز به دست آنان سامان نمی یابد (تحفه المحیین: ۴۷۹). محقق برجسته سعودی عاتق بن غیث از این که برخی از متعصبان، ریشه نخاوله را به طرفداران یزید بن معاویه برگردانده اند، اظهار تأسف کرده و براین باور است که آنان عقل خویش را در برابر واقعیات تاریخی متوقف کرده اند (تاریخ مکه: ۹۴-۹۵).

همان گونه که گذشت شمار آنان در دهه های نخست قرن چهاردهم هجری توسط سفرنامه نویسانی چون البتونی ۱۲۰۰۰ نفر دانسته شده است. این رقم در برخی از منابع سفرنامه ای ایرانی مانند سفرنامه فراهانی هم مورد تصدیق قرار گرفته است. طبیعی است که حدود یک سوم اینان، در خود مدینه و بیشتر این جماعت در آن روزگار در خارج مدینه زندگی می کردند. در یک گزارش مربوط به شیعیان مدینه، شامل نخاوله و طوایفی که در وادی فرع زندگی می کنند، آمده است: تعیین رقم دقیق نخاوله کار دشواری است. برخی رقم یک صد هزار نفر را عنوان می کنند. اما یک رهبری مذهبی که من او را ملاقات کردم تخمین محتاطانه تری ارائه کرده، رقم ۳۲ هزار نفر را عنوان کرد که شامل ۱۹۰۰۰ نفر از نخاوله و ۸۰۰۰ نفر شیعه در وادی فرع به علاوه ۵۰۰۰ نفر از سادات شیعه که در اطراف شهر زندگی می کنند می شود. برخی هم رقم چهل هزار نفر را مطرح می کنند. بر این اساس حدود ۱۵ درصد از دانش آموزان مدینه شیعه مذهب هستند (جامعه شیعه نخاوله در مدینه منوره، مقالات تاریخی ۱۰: ۳۱۳).

نخاوله در شهر مدینه با تبعیض های فراوانی روبرو هستند. به ویژه که ساکنان سنی این شهر در تعصب شهره آفاقند. به همین دلیل، موقعیت مالی و سیاسی آنان هیچگاه بهبود نیافته است. طی سالهای اخیر به لحاظ مالی، امکاناتی در اختیار آنان گذاشته شده است، اما دولت حتی به خاطر همین اقدامات اندک، همچنان تحت فشار گروه های متعصب قرار دارد.

همان گونه که گذشت، در مقابل، ایرانیان و نیز شیعیان عراقی و لبنانی، به خصوص از عصر صفوی به این سوی، نسبت به نخاوله دیدگاه مثبتی داشته و به آنان کمک کرده اند. در تمام این ادوار اخیر شیعیان تلاش می کردند تا ساختمانهای آنان را اجاره کنند. به علاوه، ایرانیان کمکهای نقدی خود را به فقرای نخاوله در تمام این دوره یک سره ادامه داده اند.

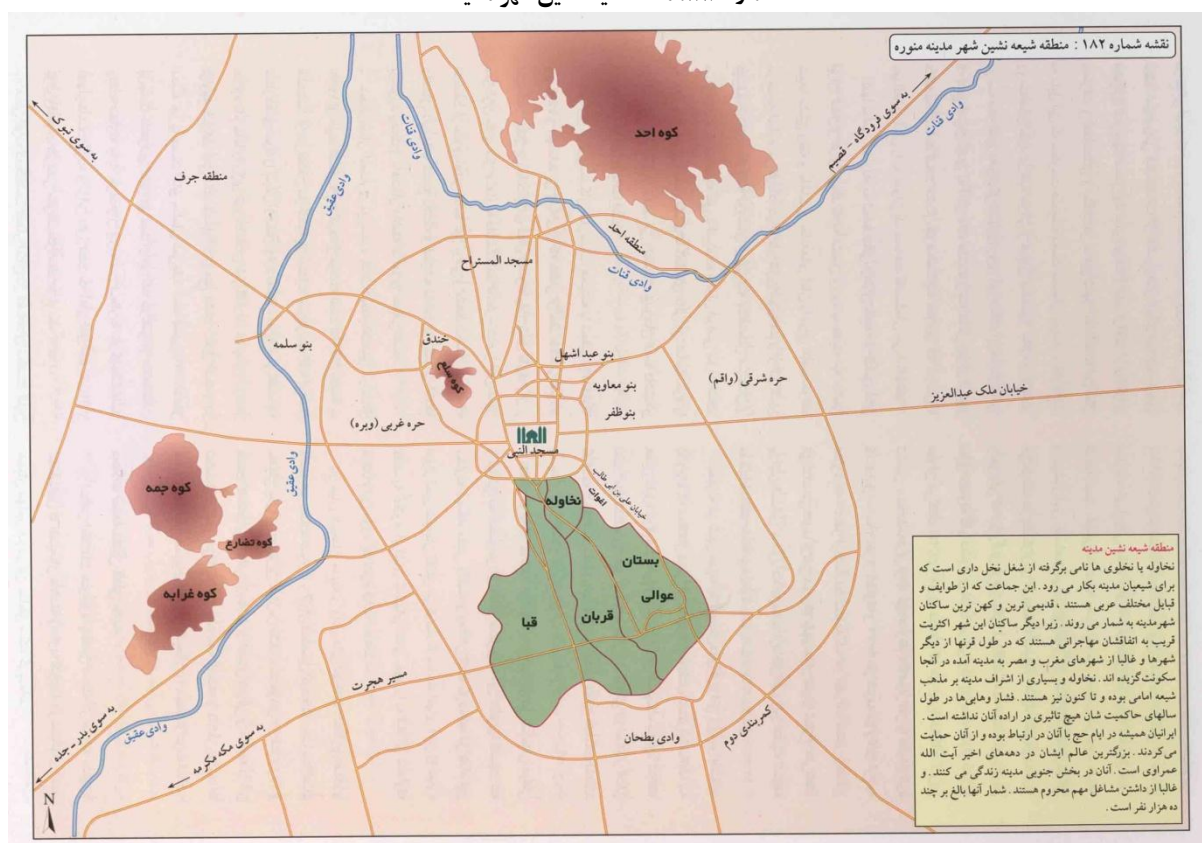
در میان شیعیان مدینه و وادی های اطراف، شماری عالم و فاضل در نجف، سوریه و ایران تحصیل کرده اند. مدرسه امام خمینی یکی از مهم ترین مدارس طلاب سعودی در قم بوده و

هست که شمار فراوانی از طلاب از استان شرقی و مدینه در آن تحصیل کرده و می کنند. طی چند دهه گذشته و تاکنون، آیت الله شیخ محمد علی عمروی رهبری شیعیان را عهده دار بوده است.

محلات شیعه نشین فعلی مدینه

بر اساس اطلاعات موجود چندین محله در مدینه منوره، اختصاص به شیعیان داشته و دارد؛ گرچه در سالهای اخیر سنیان مهاجر هم در این مناطق سکنا گزیده اند.

نقشه شماره ۱۸۲: منطقه شعه نشین شهر مدینه



هـ - وادی فرع: این منطقه در جنوب شرقی مدینه واقع شده و اغلب ساکنان آن از اشراف شیعه مذهب اند.

و: ینبع النخل: منطقه وسیعی است شامل قریه های فراوان از شمال شرقی تا جنوب غربی. این منطقه آب و آبادی و بستانها و نخلستانهای فراوان دارد و حدود ۱۵۰ کیلومتر با مدینه فاصله دارد. بخشی از صدقات امیرمؤمنان علیه السلام در این ناحیه قرار دارد. در ینبع النخل ۲۱ قریه است که بر اساس سرشماری سال ۱۹۷۴، شمار ساکنانش ۱۹۲۰۷ است. گفته شده است که در حال حاضر در این منطقه تا ینبع البحر حوالی ۳۰ هزار شیعه زندگی می کنند. جبل رضوی در همین ناحیه قرار دارد. بر اساس منبعی که اطلاعات بالا را در اختیار گذارده، در جمع، شمار شیعیان در مدینه و حوالی آن تا ینبع البحر، بیش از یکصد هزار نفر است (الشیعة فی المملكة السعودیه: ۱/۶۸۶۶).

دولت اشراف علوی در حجاز

تشیع در مکه، در قرن های اول تا سوم، وضعی بهتر از آنچه که در مدینه بود نداشت. باید توجه داشت که مکه نیز مانند مدینه، زیر نظر حکومت مرکزی اداره می شد و به دلیل اهمیت حج و لزوم آوردن نام خلیفه در نمازهای جمعه این شهر، نهایت اهمیت را داشت. با این حال، حضور سادات در این شهر، همانند مدینه، و تشکیل دولت اشراف از قرن چهارم به بعد، زمینه را برای تشیع در این شهر فراهم ساخت.

یکی از دراز دامن ترین دولتهای اسلامی که قریب یک هزار سال دوام آورد دولت اشراف علوی در حجاز بود. تنها دولتی که به لحاظ زمانی با دولت اشراف قابل قیاس است دولت علویان زیدی در یمن است؛ گرچه در غالب ادوار تاریخی، استواری آن را نداشت.

اما از میان دو دولت علوی در مکه و مدینه، دولت علوی مکی که سادات حسنی بودند، قدرت بیشتر و دوامی فزونتر داشت. در واقع دولت علوی مدینه، یک دولت محلی و محدود بود. حاکمان دولت اشراف مکه که گاه بر مدینه هم نظارت و نفوذ داشتند از چهار خانواده علوی در چهار دوره مختلف بودند.

نخستین دولت علوی که بر سریر قدرت نشست «حی علی خیر العمل» را به اذان افزود و این نشانه تشیع آنان بود. تشیع اشراف به طور عمده رنگ زیدی داشت، اما هر چه بود با فاطمیان

انس و الفتی دیرینه داشتند. حتی در دورانی که عباسیان و سلجوقیان تسلّطی بر آنان داشتند، اشراف، آشکار یا پنهان، علائق شیعی خود را پنهان نمی کردند.

این گرایش حتی در دوره ممالیک و عثمانی هم ادامه یافت. چهار خانواده یاد شده عبارت بودند از:

الف: طبقه اول از نسل جعفر بن محمد بن حسین از نسل موسی الجون پسر عبدالله محض بن حسن مثنی.

ب: طبقه دوم سلیمانی ها از نسل سلیمان بن عبدالله بن موسی الجونج: طبقه سوم هواشم از نسل ابو هاشم محمد بن جعفر (۴۵۶-۴۸۷)

د: طبقه چهارم از نسل قتاده (۵۹۸-۶۱۷) که در جد هشتم با هواشم پیوند می خورد. این خاندان تا پایان دولت اشراف (۱۳۴۴ ق) پایدار ماند.

فهرست ذیل متعلق به اشراف مکه طی سالهای ۳۵۸ تا ۱۳۴۴ است. در سنوات بسیار اندکی در این میان، کسانی جز اشراف حکومت کردند. چنان که برخی از اشراف برای چندین بار به امارت رسیدند.

فراوان اتفاق افتاد که در یک دوره تاریخی، دو نفر به شراکت حکومت می کردند. فهرست ذیل با این ملاحظات ترتیب یافته است.

۶۳۲-۶۳۱	راجح بن قتاده
۶۳۵-۶۳۲	جفریل بن عبدالله کاملی (غیر علوی)
۶۳۷-۶۳۵	راجح بن قتاده
۶۳۷-۶۳۷	شیحه بن هاشم بن قاسم بن فلیته
۶۳۸-۶۳۷	راجح بن قتاده
۶۴۷-۶۳۸	چندین امیر غیر علوی
۶۴۸-۶۴۷	حسن بن علی بن قتاده بن ادريس
۶۵۰-۶۴۸	حسن بن علی بن قتاده بن ادريس

سالهای حکومت	اشراف مکه در دوره ممالیک ۹۲۲-۶۴۸
۶۵۰-۶۵۰	مبارک الدین بن طالیس
۶۵۱-۶۵۰	امیری از سوی مبارک الدین
۶۵۱-۶۵۱	حسن بن علی بن قتاده
۶۵۲-۶۵۲	جماز بن حسن بن قتاده
۶۵۲-۶۵۲	راجح بن قتاده
۶۵۲-۶۵۲	غاثم بن راجح بن قتاده
۶۶۹-۶۲۵	ابونمی و ادريس بن قتاده
۶۶۸-۶۶۷	مروان ظاهری نایب سلطان مصر در مکه
۶۷۰-۶۶۸	ابونمی و ادريس فرزندان قتاده
۶۷۰-۶۷۰	غانم بن ادريس و جماز بن شیحة (۴۰ روز)
۶۸۷-۶۷۰	ابونمی محمد بن حسن بن علی بن قتاده
۶۸۷-۶۸۷	چکاجکی و جماز بن شیحه (مشارکت)
۷۰۱-۶۸۷	ابونمی محمد بن حسن بن علی بن قتاده
۷۴۴-۷۰۱	چهار برادر حمیضه - رمیثه - ابو القیث - عطیفة (به تناوب و گاه مکرر)
۷۷۴-۷۴۴	فرزندان رمیثه با نام های ثقیة - عجلان - سند - مغامس (به تناوب و گاه مکرر)
۷۸۸-۷۴۴	احمد بن عجلان بن رمیثه بن ابی نعی (گاه تنها و گاه مشارکت)
۷۸۸-۷۸۸	محمد بن احمد بن عجلان بن رمیثه (۱۰۰ روز)
۷۸۹-۷۸۸	عنان بن مغامس بن رمیثه بن ابی نعی (مشارکت با احمد بن ثقیه و عقیل و علی پسران مبارک)
۷۹۷-۷۸۹	علی بن عجلان بن رمیثه (چند نوبت)
۷۹۴-۷۸۹	عنان بن مغامس بن رمیثه (چند نوبت)
۷۹۸-۷۹۴	محمد بن عجلان بن رمیثه (دو نوبت)
۸۲۹-۷۹۸	حسن بن عجلان بن رمیثه (چند نوبت)
۸۵۹-۸۱۱	برکات بن حسن بن عجلان (چند نوبت و گاه با مشارکت)
۸۱۶-۸۱۱	احمد بن حسن بن عجلان (مشارکت)
۸۱۹-۸۱۶	رمیثه بن محمد بن عجلان (تنها و گاه مشارکت)
۸۲۷-۸۲۴	ابراهیم بن حسن بن عجلان
۸۲۸-۸۲۷	علی بن عنان بن مغامس
۸۲۹-۸۲۹	ابوالقاسم بن حسن بن عجلان

سالهای حکومت	اشراف مکه در دوره فاطمی ۵۶۷-۳۵۸
۳۶۶-۳۵۸	جعفر بن محمد بن حسین (دو نوبت)
۳۶۶-۳۶۶	عیسی بن جعفر بن محمد بن حسین
۳۶۶-۳۶۶	احمد بن ابی الحسین محمد بن عبدالله علوی
۳۶۷-۳۶۶	عیسی بن جعفر بن محمد بن حسین
۳۸۴-۳۶۷	عیسی بن جعفر بن محمد بن حسین
۳۸۴-۳۸۴	حسن بن جعفر بن محمد بن حسین
۳۸۴-۳۸۴	امیر علوی (از طرف طائع)
۴۰۳-۴۰۳	حسن بن جعفر بن محمد بن حسین
۴۳۰-۴۰۳	حسن بن جعفر بن محمد بن حسین
۴۵۳-۴۳۰	محمد بن حسن بن جعفر بن محمد بن حسین
۴۵۵-۴۵۳	عبواله (عبد) محمد بن حسن بن جعفر
۴۸۴-۴۵۵	محمد بن جعفر ... بن ابی هاشم (نایب صلیجی)
۴۸۷-۴۸۴	محمد بن جعفر بن محمد بن عبدالله (مستقل)
۴۸۷-۴۸۷	قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی هاشم
۵۱۵-۴۸۷	نوبت دوم
۵۱۵-۵۱۵	امیر علوی (از قهای نظامیه که نامش را نمی دانیم)
۵۱۸-۵۱۵	قاسم بن محمد بن جعفر
۵۲۷-۵۱۸	فلیته بن قاسم بن ابی هاشم
۵۴۹-۵۲۷	هاشم بن فلیته
۵۵۶-۵۴۹	قاسم بن هاشم بن فلیته
۵۵۶-۵۵۶	عیسی بن فلیته
۵۵۶-۵۵۶	مالک بن فلیته بن قاسم (نیم روز حکومت کرد!)

سالهای حکومت	اشراف مکه در دوره ایوبیان ۶۴۸-۵۶۷
۵۷۰-۵۶۷	عیسی بن فلیته بن قاسم
۵۷۱-۵۷۰	داود بن عیسی بن فلیته
۵۷۱-۵۷۱	قاسم بن مهنا الحسینی
۵۷۲-۵۷۱	مکثر بن عیسی بن فلیته
۵۸۱-۵۷۲	داود بن عیسی بن فلیته
۵۸۶-۵۸۱	داود بن عیسی بن فلیته
۵۹۷-۵۸۶	مکثر بن عیسی بن فلیته
۶۱۲-۵۹۷	قتاده بن ادريس بن مطاعن
۶۱۲-۶۱۲	قاسم بن جماز
۶۱۷-۶۱۲	قتاده بن ادريس بن مطاعن
۶۱۹-۶۱۷	حسن بن قتاده بن ادريس
۶۲۳-۶۱۹	عمر بن رسول نائب الملك المسعود
۶۲۵-۶۲۳	ابن الملك الكامل
۶۲۹-۶۲۵	یاقوت بن عبدالله و ابن الملك الكامل و طغتكین (غیر علوی)
۶۲۹-۶۲۹	راجح بن قتاده بن ادريس
۶۳۱-۶۲۹	طغتكین و فخرالدین و ابن مجلی (غیر علوی)

نوبت دوم	۸۵۰-۸۴۶
ابراهیم بن حسن بن عجلان (چند نوبت)	۸۴۵-۸۲۴
علی بن حسن بن عجلان	۸۴۶-۸۴۵
محمد بن برکات بن حسن بن عجلان	۹۰۳-۸۵۹
برکات بن محمد بن برکات بن حسن بن عجلان (چند نوبت)	۹۳۱-۹۰۳
هزاع بن محمد بن برکات بن حسن	۹۰۶-۹۰۶
احمد الجازانی	۹۰۹-۹۰۶
حمیضة بن محمد بن برکات	۹۱۰-۹۰۹
برکات بن محمد بن برکات	۹۱۸-۹۱۰
قایتبای بن محمد (مشارکت با برکات)	۹۱۸-۹۱۰
برکات بن محمد بن برکات	۹۲۲-۹۱۸

دوره عثمانی ۹۲۲-۱۳۴۴	سالهای حکومت
محمد دوم بن برکات بن محمد	۹۲۲-۹۳۱
احمد بن محمد دوم بن برکات (مشارکت با پدر)	۹۶۱-۹۴۶
حسن بن آبی نمی محمد بن برکات (با پسرانش حسین و مسعود و عبدالمطلب)	۱۰۱۰-۹۹۲
عبدالمطلب بن حسن بن آبی نمی	۱۰۱۰-۱۰۱۰
ابو طالب بن حسن بن آبی نمی	۱۰۱۲-۱۰۱۰
ادریس بن حسن بن آبی نمی (مشارکت با برادرانش فهید و محسن)	۱۰۳۴-۱۰۱۲
محسن بن حسین بن حسن	۱۰۳۷-۱۰۳۴
احمد بن عبدالمطلب بن حسن	۱۰۳۸-۱۰۳۷
مسعود بن ادریس بن حسن بن آبی نمی	۱۰۴۰-۱۰۳۸
عبدالله بن حسن بن آبی نمی	۱۰۴۱-۱۰۴۰
محمد بن عبدالله بن حسن بن آبی نمی	۱۰۴۱-۱۰۴۱
زید بن محسن بن حسین بن حسن (چهار نوبت)	۱۰۷۷-۱۰۴۱
عبدالعزیز بن ادریس بن حسن (مشارکت با نامی بن عبدالمطلب)	۱۰۴۱-۱۰۴۱
ابراهیم بن محمد بن عبدالله	۱۰۵۷-۱۰۵۷
حمود بن عبدالله بن حسن (چند روز)	۱۰۷۷-۱۰۷۷
سعد بن زید بن محسن بن حسین	۱۰۸۲-۱۰۷۷
سعد بن زید بن محسن بن حسین (از ۸۲-۷۹ با مشارکت برادرش احمد) و دو نوبت دیگر (۱۱۱۶-۱۱۰۳)	۱۰۸۲-۱۰۷۹
برکات بن محمد بن برکات بن محمد بن آبی نمی	۱۰۹۲-۱۰۸۲
سعید بن برکات بن محمد بن برکات	۱۰۹۵-۱۰۹۳
مساعد بن سعید بن زید بن محسن (نیابت عن احمد بن زید)	۱۰۹۵-۱۰۹۵
احمد بن زید بن محسن بن الحسین	۱۰۹۹-۱۰۹۵
احمد بن غالب	۱۱۰۱-۱۰۹۹
محسن بن حسین بن زید بن حسین	۱۱۰۳-۱۱۰۱

مساعد بن سعد بن محسن بن حسین (چند ساعت)	۱۱۰۳-۱۱۰۳
عبدالله بن هاشم	۱۱۰۶-۱۱۰۵
سعید بن سعد بن زید (سه نوبت)	۱۱۲۹-۱۱۱۳
عبدالمحسن بن احمد بن زید	۱۱۱۶-۱۱۱۶
عبدالکریم بن محمد بن یعلی (سه نوبت)	۱۱۲۳-۱۱۱۶
عبدالله بن سعید بن زید بن محسن	۱۱۳۰-۱۱۲۹
علی بن سعید	۱۱۳۰-۱۱۳۰
یحیی بن برکات بن محمد بن ابراهیم	۱۱۳۲-۱۱۳۰
مبارک بن احمد بن زید بن محسن	۱۱۳۴-۱۱۳۲
یحیی بن برکات بن محمد بن ابراهیم	۱۱۳۵-۱۱۳۴
برکات بن یحیی بن برکات (دو نوبت)	۱۱۳۶-۱۱۳۵
مبارک بن احمد	۱۱۳۶-۱۱۳۶
عبدالله بن سعید	۱۱۴۳-۱۱۳۶
محمد بن عبدالله بن سعید (مشارکت)	۱۱۴۵-۱۱۴۳
مسعود بن سعید (دو نوبت)	۱۱۶۵-۱۱۴۵
محمد بن عبدالله بن سعید	۱۱۴۶-۱۱۴۵
مساعد بن سعید (دو نوبت)	۱۱۸۴-۱۱۶۵
جعفر بن سعید	۱۱۷۲-۱۱۷۲
عبدالله و احمد بن سعید و عبدالله بن حسین	۱۱۸۴-۱۱۸۴
سرور بن مساعد	۱۲۰۲-۱۱۸۶
عبدالمعین بن مساعد بن سعید بن سعد	۱۲۰۲-۱۲۰۲
غالب بن مساعد بن سعید	۱۲۱۸-۱۲۰۲
عبدالمعین بن مساعد بن سعید	۱۲۱۸-۱۲۱۸
سعود بن عبدالعزیز بن محمد بن سعود و هابی	۱۲۱۸-۱۲۱۸
غالب بن مساعد بن سعید	۱۲۲۸-۱۲۱۸
یحیی بن سرور	۱۲۴۲-۱۲۲۸
بدون امیر	۱۲۴۳-۱۲۴۲
عبدالمطلب بن غالب	۱۲۴۳-۱۲۴۳
محمد بن عون (سه نوبت)	۱۲۷۴-۱۲۴۳
مبارک بن عبدالله حمودی	۱۲۵۶-۱۲۵۲
منصور بن یحیی	۱۲۶۷-۱۲۶۷
عبدالمطلب بن غالب	۱۲۷۲-۱۲۶۷
علی بن محمد بن عون بن محسن (وکالت)	۱۲۷۴-۱۲۷۴
عبدالله بن محمد بن عون	۱۲۹۴-۱۲۷۴
حسین بن عبدالله بن محمد بن عون	۱۲۹۷-۱۲۹۴
عبدالله پاشا (وکیل عبدالمطلب)	۱۲۹۷-۱۲۹۷
عبدالله بن غالب	۱۲۹۹-۱۲۹۷
عبدالله پاشا بن محمد بن عبدالمعین (وکیل عون الرقیق)	۱۲۹۹-۱۲۹۹
عون الرقیق بن محمد بن عون	۱۲۹۹-۱۲۹۹
شریف علی بن عبدالله	۱۳۱۵-۱۳۱۳
شریف حسین بن علی بن محمد عبدالمعین	۱۳۴۳-۱۳۱۵
شریف علی بن حسین بن علی	۱۳۴۴ (تسلط و هابیان)

تشیع در استان شرقی عربستان (قطیف و احساء)

قطیف و احساء به عنوان دو بخش از بحرین کهن، از قدیمی ترین مناطق شیعه نشین در بخش شرقی جزیره العرباست. هم اکنون شهری به نام قطیف و منطقه ای به نام الاحساء [=الحساء - لحسا] در منطقه ای که سعودیها آن را «المنطقة الشرقية» یا استان شرقی می خوانند وجود دارد. نام قطیف در اخبار سال یازدهم هجری در تاریخ طبری آمده است. چنان که نام «هجر» هم به مرکز احساء از همان دوران در اخبار تاریخی وارد شده و بنابراین، این دو از کهن ترین شهرهای این ناحیه بوده اند (بنگرید: المعجم الجغرافی للبلاد العربیة السعودیة «المنطقة الشرقية»: ۱۴۴۷/۴-۱۴۴۹).

احساء و قطیف منطقه ای است میان جبیل در شمال و «الحنی» و «سلوی» در جنوب؛ چنان که در شرق به دریا منتهی می شود. هجر در منطقه احساء است و روزگاری در دوران قرامطه که بسیار هم طولانی بود این منطقه مرکزیت آن نواحی را داشت. شهری هم به نام مؤمنینه در همین ناحیه، توسط ابوطاهر قرمطی ساخته شد (ابن خلدون: ۹۲۸۹/۴).

مقدسی در قرن چهارم احساء را قصبه ای از هجر یاد کرده، اما تمام منطقه را بحرین می خواند (احسن التقاسیم: ۹۳). احساء برابر جزیره أوال - بحرین فعلی - قرار دارد.

در دوران سعودیها دو شهر بزرگ در این بخش ایجاد شده که یکی الدمام و دیگری ظهران است. بسیاری از شیعیان در روستاها و شهرهای مختلف این ناحیه ساکن هستند، چنان که درصد قابل ملاحظه ای از ساکنان دمام و ظهران نیز شیعه هستند.

به جز مطالبی که در باب تشیع در منطقه بحرین کهن، منطقه ای که شامل نوار ساحلی جنوب غربی خلیج فارسمی شود، بیان خواهیم کرد، اطلاعات دیگری در اختیار داریم که نشان می دهد مردمان این دیار از دیرباز بر مذهب تشیع بوده اند. در بحث از تشیع بحرین اشاره خواهیم کرد که ساکنان این مناطق به طور عمده از قبیله عبدالقیس و بر مذهب تشیع بودند.

شهر کهن هجر به احتمال در قرن ششم و هفتم تغییر نام داده و نام احساء بر آن اطلاق شده است. قطیف نیز شهری است که در گذشته به داشتن نخلستانهای فراوان شناخته می شده است.

همچنین ضمن شرحی که از تشیع در بحرین می آوریم، خواهیم گفت که سلسله عیونی که شیعه بودند، برای مدتی طولانی در آن ناحیه حکمرانی داشتند.

پس از آنان، سلسله بنی العصفور حکومت می کردند. آنگاه بنی جروان در دیار احساء و قطیف قدرت را در دست گرفتند. این جماعت نیز شیعه بودند.

ابن حجر ذیل شرح حال ابراهیم بن ناصر بن جروان مالی از بنی مالک که تیره ای از [عبدالقیس] است گوید که او «صاحب القطیف» است. سپس می افزاید که جد او جروان حکومت را از سعید بن مغامس قرمطی در سال ۷۰۵ گرفت و در همه بلاد بحرین حکومت کرد. سپس فرزندش ناصر جانشین وی شد و آنگاه ابراهیم جای او نشست. او در سال ۸۲۰ در آنجا حاکم بود. سپس می افزاید: و هم من کبار الروافض، اینان از بزرگان روافض هستند (الدرر الکامنه: ۷۵/۱).

ابن بطوطه در نیمه نخست قرن هشتم هجری نوشته است: ما به شهر قطیف رسیدیم که شاید مُصَغَّر «قطف» باشد، شهری زیبا با نخلستان های فراوان که طوایفی از عرب از روافض در آن زندگی می کنند. آنان رفض خویش را آشکار می دارند و از احدی هراس ندارند و در اذان خود بعد از شهادتین «أشهد ان علیا ولیّ الله» گویند و «حیّ علی خیرالعمل» افزایند... (سپس ادامه داده تا به احساء رسیده می نویسد): رفتیم تا به هجر رسیدیم که در حال حاضر به آن احساء گفته می شود، مصداق مثل معروف «خرما به هجر بردن» مربوط به همین جاست. در آنجا نخلهایی هست که در جای دیگر نیست. اهالی آن عرب هستند و بیشتر آنان از قبیله عبدالقیس اند (الرحله، ابن بطوطه: ۲۸۰).

آل جبر خاندان دیگری بودند که در قرن نهم بر این ناحیه حکمرانی کردند. استمرار تشیع در این بلاد نشانگر آن است که این حاکمان نیز بر مذهب شیعه بوده اند (سلسله حاکمان آن را بنگرید در: انساب الاسر الحاکمه فی الاحساء: ۲۱۴/۱، ۲۳۹) دولت آل جبری توسط عثمانی ها از میان رفت.

این منطقه از نیمه قرن دهم (حوالی سال ۹۶۳) تا اواخر قرن یازدهم یعنی سال ۱۰۸۰ در دست ترکان بود و در این دوره، ساکنان به همراهی دولت عثمانی، برابر پرتغالی ها مقاومت می کردند. پس از آن برای نزدیک به ۱۲۰ سال دولت بنی خالد در این دیار حاکم بود. به عهد این دولت نیز شماری از طوایف مختلف در اثر همنشینی با شیعیان، از جمله همین بنی خالد، به مذهب تشیع درآمدند. در آن زمان شیعیان جانبدار بنی خالد بوده و با ابن سعود درگیر بودند، چنان که گاه اهالی شیعه منطقه به اجبار تن به مصالحه می دادند (تحفه المستفید: ۲۳۴/۱۰). در این وقت بار دیگر ترکان عثمانی علیه وهابیان دست به اقدام زده و بر منطقه تسلط یافتند. ترکان در این مقطع درباره شیعیان سختگیری نداشتند و فضای مذهبی منطقه، باز بود. این وضعیّت ادامه داشت تا آن که در سال ۱۳۳۱ این منطقه تحت سیطره عبدالعزیز مؤسس دولت جدید سعودی در آمد. از دیرباز عالمان بنام و شناخته شده ای از این دیار در میان علمای شیعه بوده اند.

تحرك فكري و علمي شيعيان در اين ديار، پس از ارتباط و پيوندی كه میان اين بلاد با عراق و ايران از قرن دهم به بعد پديد آمد، بيشتر و بيشتر شد. به ويژه در قرن سيزدهم، شمار عالمانی كه ملقب به قطيفی و احسائی بودند، چندان زياد است كه به شماره در نمی آيد.

قطيف جایی است كه در گذشته دور تاريخی، از آن با نام «الخط» ياد شده و منسوبين به آن، به «خطی» معروف بودند. در گذشته دور تاريخی، اين منطقه روستاهای زيادی داشته است كه بر اثر رمل های بيابانی از میان رفته و مردمان آن از دير زمان بر مذهب اهل بيت بودند. روزگاری پيش از آن قرامطه در آنجا حاكميت داشته و زمانی كه حجر الاسود را از مكه آوردند، برای چند سال آن را در اين ديار نگاه داشتند. به مرور قرامطه نابود شدند و اماميه غلبه يافتند.

در اواخر قرن دوازدهم و اوائل قرن سيزدهم، در عصر اول و دوم دولت وهابی به طور خاص با شيعيان دشمنی داشتند و هر بار كه مسلط می شدند، تمام تلاش خود را برای نابودی كامل آنان بكار می گرفتند.

براساس منابع تاريخی، درگیری میان وهابيان و شيعيان احساء كه اكثريت اين منطقه را تشكيل می دادند بسيار جدی بود (انساب الاسر الحاکمه: ۲/۲۳۲).

با ظهور وهابيان نسل اول، فشار بر شيعيان، مراكز و مدارس آنان افزايش يافت و همه تعطيل يا مصادره شد. آنان همچنين تدريس برخی از کتابهای محمد بن عبدالوهاب را اجباری کردند. اين جماعت شيعيان را اهل شرک دانسته و نابود کردن آنان را به معنای از میان بردن مشرکان تلقی می کردند. شاعری از آنان درستایش از کارهای ابن سعود عليه شيعيان گفت:

وَأَبْعَدَ أَهْلَ الشَّرْكِ عَنْهَا وَأَبْعَدَتْ

مَذَاهِبَهُمْ فِيهَا وَ مَا أَبْصَرُوا غَمَطًا

همين شاعر مساجد شيعه را به عنوان «کنائس شيعه» ياد کرده و از نابود کردن همه آنها توسط وهابيان در منطقه احساء و قطيف ياد می کند:

نَعَمْ هَدَمْتُ لِلرَّفْضِ فِيهَا كُنَائِسَ

و كُلَّ شَعَارِ الرَّفْضِ عَنْ أَرْضِهَا مِيطًا

اما پس از آن كه دولت عثمانی به منطقه نجد يورش برده، و دولت اول وهابی را از میان برد، بار ديگر شيعيان فرصت تجديد مدارس و مساجد و حسينيه های خود را يافته و فعاليت خویش را از سر گرفتند.

عالم‌ان مشهوری در قرن سیزدهم از این نقطه برخاستند. شماری در عتبات عالیات و برخی در خود منطقه به کارهای علمی و تبلیغی مشغول بودند.

شیخ محمد بوخمسین و پس از وی شیخ موسی بوخمسین از جمله این عالمان بودند. در قطیف شیخ محمد بن نمر چندین مدرسه تأسیس کرد و شاگردان زیادی را تربیت نمود که از آن جمله یکی شیخ منصور بود که ملک ابن سعود او و فرزندش را زندانی کرد، به جرم آن که اجازه تأسیس مدرسه خواسته بود. شیخ رضوان العجیان، شیخ حسین القدیحی، شیخ ظاهر البدر، شیخ جعفر بن شیخ محمد صالح، شیخ محسن العرب، از آن جمله هستند.

شیخ علی بلادی نویسنده کتاب انوار البدرین که آن را در شرح حال علمای این دیار نوشته است، مدرسه ای داشت که شمار فراوانی عالم دینی تربیت کرد. یکی از آنان شیخ عبدالله المعنوق بود. خود این شیخ عبدالله مدرسه ای در «تاروت» داشت که در آن به تربیت علمای دینی می پرداخت. برخی از بزرگترین چهره های علمی شیعه در قطیف و احساء در قرن سیزدهم و چهاردهم عبارت بودند از:

شیخ محمد النمر (۱۲۷۷-۱۳۴۸)

شیخ حسن علی البدر (۱۲۷۸-۱۳۳۴)

شیخ ابوالحسن الخنیزی (۱۲۹۱-۱۳۶۳)

شیخ علی ابو عبدالکریم (۱۲۸۵-۱۳۶۲)

شیخ ماجد العوامی (۱۲۷۶-۱۳۷۶)

شیخ عبدالله المعنوق (۱۲۷۴-۱۲۶۲)

شیخ علی الجشی (۱۲۷۶-۱۳۷۶)

شیخ احمد بن مهدی ابوالسعود قطیفی (م ۱۳۰۶).

باید گفت از دیرزمان تاکنون، مردمان کهن ترین شهرها و قرای این ناحیه، مانند تاروت و صفوی و غیره بر مذهب تشیع بوده اند و از بیشتر این قریه ها عالمانی در نجف و جاهای دیگر تحصیل کرده به ارشاد مردم می پرداخته اند. (برای نمونه درباره شهر کهن «صفوی» بنگرید: صفوی، تاریخ و رجال، صالح محمد آل ابراهیم، بیروت، دارالبیان، ۱۹۹۲)

جارود از دیگر قرای ناحیه قطیف نیز عالمان فراوانی داشته که به همین لقب جارودی شهرت داشته اند.

نقشه شماره ۱۸۴: قطیف و برخی از شهرکها و قریه های شیعه نشین اطراف آن

